

و خوش بنظر باد ساه است و از آواز خروس در گریه و چوبیدن بر طرف لبین در وقت
 و قاصد هر نماید دیگر از آن که روی کشاوه باشد نیز متوجهم کرد و بچه شیر در وقت تولد
 قاصد گوشنی باشد چس و حرکت بعد از آن سه شب از زمان او را محافظت کند بدین
 باید و نفس روی و در صورت شیر پاشود و در جنین آید و شیر بچه تا هفت تا بیست
 پنجم تا نهمند و چون شاه گرو و نکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر
 باز مانده خود رود از ادر طاطالیس نقل میکند که گفت نوعی از شیر دیدم شکل در آن
 گوش که شاخهای دراز داشت بد زنی یک و جنب و چون شیر را قسم شیخ علی بن
 عصفی گنویست متعریض نشود و این معنی اکثر مردم را تجربه رسیده و بهر سبب
 متکبرین جانوران سیاه است و چون شیر شود شبانه روز خواب کند و از آن
 بوی خوش آید بخلاف شیر که بوی بود هر گاه بنگ مرصع شود مویش خور و تا
 نیک شود و بنگ را آن مقدار محبت است با شرب که اگر نخمنا نرسد چندان بیاشنا
 که او را شعور نماند فرو اگر از میکرده ام بوی می آید بنامه روم نشان که در گرد
 نیامد خوش و قوی شکل مانند بنگ است و بسبب فزج مشابه بنگ و وی چون
 پیر شود ترک شکار گیرد و با پوز جوان صاحب کرد و اول نصیب وی خورد و بوی
 بنگ خواب باید کند اول کشتی جانور را بر و وساعتهی ساختن نیز باید علی الله
 بود و گرگ چون جانور در خواب شود و چشم بلب بود و یکی پوشیده و در صحنه
 هر گاه او را بگیرند هر چند چوب شیر زیند او از بر و او را میبرد و گرگ از سافه
 بوی مردار شود و هر گاه خوردنی نباید استنشاق هوا قاصد نماید گویند که چون

آوزندگرمه با بخار زود و پوشش چون بر کوه سفندان اندازند سوی ستان نریز و کفاس
 از گنار بعضی علمای هند علوم شد که گنار عایض میگردد و سالی نرو سالی ماده میباشد و
 بحالت شعله در و چنانکه از کیفیت گرفتنش بوضوح می بینند و خرس از جنس کوه
 آنچه او میلن خورد طعمه سازد و همچنین عقیق شیب و شتر و دراز گوش و طعمه سباج نیز کوه
 در وقت وضع حمل برب بسیار کشد و بعضی گویند خرس از زمان نماید و در ستان کرم
 باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورد تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی پوست و پاره
 یکدانه فریب شود و خوردنی را در زمین خرد کند و نهایت محبت است اگر بر او بندد و در
 کتاب او را بر دستنگی که آنرا بر سر گیرد **خوک** قوت مجامعت او از همه حیوانات
 نیاورده بود و در یکجا بگی زرشن بخت میل نماید و ماده اش ششملگی استن شود و حیوانات
 در چهار ماگی حل پیدا کنند و شست بچیز را بدو چون بپازوه ساگلی دیگر زیاد از غراب آنکه چون
 خوک را بر بسیاری بر دراز گوش بندند هر گاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد و ایضا اگر چشم
 او را از حدقه بیرون کشند بمیرد و دیگر آنکه اگر او را تا سکه و زنجیری ندهند که بخورد و بعد
 آن دو روز خوردنی دهند فریب شود و نصاری او را با این طریق فریب پرواز کند و نصیری خوک
 اگر با تصویر طلسم کجا کشند در حضور شیاطین و ساحر شری تمام دارد و با سبیل و تنه
 پیر و گویند هر گاه یک بروی غلبه کند آهسته آهسته آب رود تا یک بار بر پروازش
 جمع آید و نگاه غوطه بندد و برود و دیگر آنکه شکم خود را بر او کند و پر پشت خواهد بود و با این
 سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزدیکش روند و او بر جبهه آنها را صید کند و
 حدیث بلور نوعی از روباها است که از وختی بدین ختی برود هر مرضی از گوشه خشن بخورد و

همچنین در کابل هم هست و است که در زمان حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم شخصی بی دینت و بیوستانان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاده و ناگاه روی
 بد بخار سیدان و مسکه را خورد و بر سر صغیر نداشت سیت پرست این حال را دید و بت را
 مسلمان شد شغال جانوری مشهور است گویند زبانش را در ستری گذارند ساکنان
 آن موضع را نزع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برند که آنجا نوز سالی و سالی نرسد
 و این سخن صلی ندارد و اما حایض شود و خنثی می باشد و گویند که جنیان از خرگوش
 گزینند چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بیخچه بر گزید پانز و دو سو ما بر گزید
 نیا شد و با سنجاق هوا گذارند اجرم در هر چهل روز یک قطره بول کند و بقی
 بیضه آمد و برشش را نوز کرده اش و نوزج باشد و عمرش هفتاد سال رسد و
 از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود
 بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود
 روزی صاحب خدایات کرد شخص شغیر که شاه شطرنج بر سرش و چون دست
 دیگر باختند با بوزینه غالب شد و رفتی که حرفت با بخانه رسانید طبعی کلان که در آن
 مجلس بود بر سر آورده کشت او را مات ساخت از آن باز ضرب المثل شد گویند اگر از
 پوست بوزینه غریبی سازند و بان گندم و جو به نزنند و آن را بکارند محصول از آن
 بلخ امین باشد بوشیما عرب و ناما ملک البعیرن گویند چینه آنکه پوسته بر کنار
 باشد و هرگاه قطره از آب ریالم شود مخرون گردد و آب نخورد و اما شنگی بمیرد و سنگ
 بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت اموشش مشهور است در بکارستان نوشته

خزین شخصی سگی داشت وفات یافت لشکب همراه با بولش تا بر سر قبر رفت بگل
 بازگشته در موضعی که شخصی فوت شده بود و خورا چندان بر زمین زد و که پاک
 گریه چند نوع میباشند ملی و صحرایی و از آن جمله گریه زیاد است و آنجا نور دم و از او
 موسوی وی مایل بسیار بی بود گریه زیاد و در هند و مغرب بسیار است و چون میخواهند
 در آن ایام که زیاد و در جوی نصب کنند و گریه بر گریه و خوب گریه و خورا بر آن
 زیاد و مانند عرق از غصه نیش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غریب گریه ملی آنکه
 چشمهایش گاهی گریه و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خوروی و تاریکی این اختلا
 و دیگر و بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرب است گویند
 که موش را ببرد و در خانه دفن کنند دیگر موش در خانه در نیاید و موش تخم مرغ متعدد
 بدزد و باین دستوری که نم را بر پشت گرفته و دم در و پن بالایی تخم آورده ببرد اگر تخم نم را
 بر بالایی طاقچه باشد یک موش در زیر شکم بالا کرده بخسپد و موش دیگر بیضه از بالاست
 بر شکمش اندازد چون شکم او نرم است نشکند زیرین بر خانه بیضه او در زنده است
 بدستور اول بیضه بگرا فکن گویند وقتی موشی بیضه از این لب یا آن لب یا قریب کعبه
 در عمده است و موش در میان آرد و غوطه زند و چون در سوراخ خود برسد خود را بچنان
 باز آرد و غوطه زند تا تمام بایر و در آن شبید موش است و از موش کلان تر و خانه که
 مانند کما و را میخورد وقتی در جبهه را قلم در شکر ام سر اسوی با چند بیجه میوه و بشورد
 غوغا و شکست و خیت موش می داشت روزی بچکان را گرفته پیش روی سن بگریه
 پسرا گفتند باید که بچه فولادی موش که طلبد بایم که این ما سوارا گرفتار کرده پیش شکر

سگان گنبدی در این سخن با سوا و از دست هر سه بچه خود را گرفته از دروازه بیرون دویدند
 ناپدید شدند بعد کسی از نشان نیافت **خار پشت** شب آه رود خوردن فمی
 میل کند اگر فمی او را گزود خورد و تانیک شود **سلف خااه** که او را سنگ پشت کشف
 نیز گویند چون تخم کند بظن کردن در روی بچه بیرون آرد زیرا که رنگش سخت بنیاست که
 اگر تخم او را بشکند گویند چون کشف بر پشت اندازند میوه آن موضع را بر ماضر بر سلف
 که باغبان غلظت غده نام او را بصیغ جمع آورده اند بار بزرگ است گویند چو نماره هزار سال شود
 زرد شود و صاحب مجمع النوادر چنین نوشته که در خدیت که آن را محموده و سقنیا گویند
 دور و و اما با کار بر زرد بکار گل کند بحسب اتفاق چون گنجشک گل و در خوردستی کسفتی
 در روی ظاهر شود بر تبه که بنیاد خوشحالی کند و تهور و شجاعت بخاطر آرد و بچنگ مار که
 دشمنان دست میرود و چون بسورخ مار میرسد او از پروار و مار از تجار آید گنجشک
 میخورد و فی الحال آن کیفیت دستی در روی نیز اثر کند و بحسب گویند که دشمن توبه
 دست میرود و گویند مار را بخورد و گویند رانیز همین حالت است می دهد و گویند جنگ
 پلنگ رود و پلنگ او را هم از هم رسیده میخورد و بعد آن پلنگ باستی میخورد و هر بر سر
 رود و از غایت کیفیت میخواهد که میخورد بر راه زندان بالای کوه بزیافتد و خورد بشکند میرود
 بعد از چند روز که مرده روی افتند یکدیگر را بخورد تا یکی ماند او را و اگر دو وجه وقت
 بباری ماند و رنگ و بنگال پلنگ و در و شاخ مانند گویند و برایش چون گنجشک
علمی گویند یعنی که در دریا بی کلاست تیز و با است اول از آن خورد پس دریا
 شود که از آن خورد و عظیم گردد و غایتی که در موی کفر سنگ در باشد و ز نشان چو

عبدالله

که پشت خود را گرم کند سر و دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه سفید هار چندین در
 بنظری آرد که قوس قزح است چون پشت فرود آرد و یکسره در دریا نماند و در پیش
 نیاید و چون جانوران دریا از شهری سجدت تعالی زانند حق جل و علی بر بر آبند
 که در آید و اشتد بر زمین یا جوج با جوج افکنند و آنجا که آنجا که بلیه عظیمه را صیدی
 شکر فدا نسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است
 از آنجایی که مشکله است که چه بودیدین او موجب بلاکت شود و دیگری ماری که خال
 سیاه و سفید دارد و دیگری افعیت و آن نیز چندین رنگت و در اقصای کشمیر
 بطرف تبت و در آن افعیان بزرگ که گاو را فرود می بردند و فی بدین
 تا بینا گرد و گاو را از زمین بجز کور شود درخت با دین از اید ساخته چشم خود
 بر آن مال دنیا بگردید و دیگر عینا شود و دیگر از غایب نفسی آنکه چون چشمش بر کند باز برود
 همچنین اگر در چشمش سببند و در دماغش بلب بکنند و دیگر پیدا شود و علاج مرض
 و خست زیتون بود گوشت نفی مقاوم شوم است چنانکه در قوس نفی و تریاق
 فاروقی مختار اطناب است و مردمان موضع کربوه و شاکر که در کشمیر افعی را گرفته
 میکنند و گاهی از شکر او یکسری جانوری درستی بر آید آنجا که در گل حکمت است
 قلع میازند و در و امای باه و امراض قوی متصفه بکار برند و خاصیت بسیار
 و مطلق دارد آب سرد و نسیل بسیار بود و در وقت ترانه بر روی او شاخهای
 حاضر آید سماع میکنند و هر گاه بر شهاب قلوب بود چندان بخورد که بخورد و گاه با
 آرمستی بر و فرزندانش طلب من بجز عساتی بریزد که پیمان بر شود

جمای از در

غلبت آنکه دیده اش در صدفه نگرود و مگر باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را
 بتازند که برق اسپ آلوده باشند بزنند بپیر و گزوم بقول صحیح از زمان وضع
 حمل نماید او را بچسب بسیار آید از عجایب آنکه گزوم آدمی مرده را نگرود تا وقتیکه دستش
 نشود نگرود و چون گزوم فعی را بگرود فی الحال بمیرد و گزیدن صورتش بگاو میش
 ماند و یک شلخ بزرگ بر سر او در پشت بینی و باشاخ بافیل حرب کند خوشتر
 شکافند روی منقش بود بقوش نمیرسد و زوسلاطین صحن شاخ گردن غریب با
 و از آن که بشناسند و هندوان نیز از شاخ وی نگاشته برهانند و قوایم گرون بود
 و پای او از جمیع حیوانات برمی و ابله بزرگتر است و اگر گردن آنقدر فوت دارد که فیل را
 بشاخ خود برود و نگاها را تا هلاک شود و در گذارش آید و چشمش از روغن
 فیل پر شود و این معنی سبب هلاکتش گردید و رخ جانور است که هرگاه گردن فیل را با
 سوت بیند هر دو را زمین برداشته بمنزل خویش ساند و گوشت شان اوقات گوناگون
 گویند گردن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بجزیتی هفت سال تا بدو
 بعد از آن سه فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چنانکه چون
 کند خود را از آن موضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت با او در غایت
 باشد گزید و بزبان و شتی که دارد و چندان بعید که گوشت و پوستش از هم فروریزد
 جانور است بجایت و گل الحس و ترس و پنجالی بجفت میل نماید و ماهه اش بعد از
 دو سالگی جاه بگرد و وضع حمل در جای که چشم کسی بر آن نیفتد کند سه سال دیگر بگریزد
 نگرود و فیل بر ماهه بجایت غمور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و بقولی تا بیست

مد
 خدی لورا
 گشته اینده
 بر

کیفیت گرفتن فیل آنکه چتهوی در راهیکه عبور و مرور دارد و چاهی عمیق حفر کنند و بالای
 آن چاه را نخس و خاکساک پوشانند بلکه قدری خاک برین ریخته جوی بالای آن چاه را
 فیل درها بخازند و سه روزی که میگرداند و بعد از آن شخصی بسراشگاه برهنه
 جوی محکم بر او زنده و آن اشنا کسی دیگر آمده اشخص از آنرا فیل منع نماید فیل
 بلوی سس گیرد و با سنگی اشخص نزدیک رفته خوردنیها که مرغوب او باشد بر
 بردار گرفته بعد از آنکه از قلست که نوبی فیل از فیلخانه یکی از پادشاهان
 هند گریخت و فیلبان از عقب او رفته بقاعده مذکوره در راه او چاهها کنده
 چون فیل پیش از آن بلای چاه دیده بود و چوبی مانند عصا در خرطوم می یافت
 و پیش خرطوم بر زمین می نهاد و نواند که چاه کجاست و از آن قاعد و زولا حیرت
 فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه آن فیل شغف بید و نشت با خبر
 فیلبان بر بالای و رختی که فیل از پایان آن میگذاشت پنهان شد و فیل بد آنکار
 خود را از رخت انداخته بر پشت او نشست و ریسائی که بر پشت و پهلوئی آن فیل
 بسته بودند هنوز از هم نگسته بود و محکم گرفت و فیل بر چند اضطراب میکرد و خود را
 پنهانید و سجت اشخص از وی جدا شد و بعد از آن بر پهلو غلطید فیلبان
 بر پهلو که فیل می غلطید بر پهلوئی دیگر سجت و طلاها و کجکهای محکم بر پیش منیر و تایل
 عاجز شده گردن بر بند اطاعت در آورد و پادشاه و پادشاه آن فیلبان انعامات
 فرمود گویند که حیانا ملوک بندشکارانند و قیر سچل روز در جنگل بود و اگر فیل
 نمایند آن سبابت گشتند و تمار فیل را خمرده و ولایات برند و دستهای دور و

با اعضا و عبا که در باطن و شند حکایات کینه و زنی نیل و شتر مشهور اند تا فقه جانور است
 و شهابیش از پاد و از تروشش مشابه بیشتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوشش همچو
 بوز و دمش شبیه بدم آسود و وقت رفتار نخت پای چپ بر و در و بخلاف حیوانات
 دیگر و مولفات بعضی از فضلا سطور است که گفتار با ناطق جمع شود از حیوانیکه بعضی از
 اعضایش مشابه پیدا باشد و بعضی شبیه با در وجود آید هر گاه آن حیوان با گاو
 وحشی هفت میگرد و زرافه بصول می پیوندد و شتر گویند شتر زرافه را نه و نباشد و
 چون پیش بر ستاره سبیل افتد میرد و شتر جانوری نغایت کثیر المنفعت است و باید که
 خوردنی قناعت کنند و اگر مهاد و مگو و گی کشند شتر باید بلکه وقتی موشی شتر مهاد
 گرفته بسوزد خود شکنید و با وجود این همه کینه در دل او پایداری ماند و بتدریج آن
 خصم خود نظام کشد سبب بدترین مراکت است بحسب صحت و سیرت چنانکه در کتاب
 علماء سمیت بحیر یافته و در شان او احادیث صحیح و مرویست و سواری سبب
 از پنجباله خوب است نظم سبب باید که پنج ساله بود و دم صراحی و سبب باید بود
 پیش آنکه که او خوردنی است چار و زار و پنج در گنج است و در نگارستان آرد
 که با و شاه بیغلاب تا شکند بر سبب تخفیف بخته امیر منصور سامانی اسپ و سبب او که در
 سردشت و در پای بر پیر و پایش و پیر که بدان طیلان می نمود و چهار و دو نوع
 باشد یکی اعلی و دیگر وحشی گویند که اگر خرابی بر بالای بلندی باشد و او از شتر شود
 خود از ترس بیابان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما خر وحشی در دو سال
 در و در بعضی مدت جانش را بیش از صد سال گفته اند و یکی از نواری نخت که در

که نوبتی از اردو شیر پاکان دراز کوتسی بصحرای کریمت و با بعضی از وحوش ایستاده چهار وحشی
 از او حاصل شد. جناس گور تمامی بدان دراز گوش بدید شود استرغیب است و در
 گوش است از غریب آنکه اگر کسی نکلام داشته باشد نکلند استرغیب کند و آب است
 بر آن اندازد صحت یابد و کسین دیگر بر آنجا بگذرد و از کام شود بصر حیدر بود باشد
 از آنجا که او بیش که از غایت استعمار حقیق بجز فی ندر و نقل است که در زمان سلطنت
 محمد پیغمبری گو سازه شود که چهار چشم داشت و در پای و در عهد سلطان حسین
 سیزده سال از شکم گادی که در او بگردید بیرون آمد چشمهایش در زیر خنجر بود
 گو سفید و شش ملایم ترین گوشت است بزنج بنی آدم و صاحب صیقل بسیار
 بلخ گو سفیدی دیده که شش و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و
 زمین نمیرسد لیل دورا گوزن و گا و کوسی نیز گویند بگوزن تا سالی شاخ بر نیارند
 و شاخ هر است بر آرد سه سال شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گرد
 و شاخ سالگی بعد از آن در سالی بکوزت شاخهایش بفتند و باز بروید از غریب آنکه
 گوزن بشنیدن سر و دما است و بعضی از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار
 و ندماهی جهت دیدن او باطل آید و گرفتار گردد و گوزن در تا پستان افمی شود
 چون سوار تبروی غلبه کند بطلب آب رفته بر آب یا آب استمسی که از روی آب
 بروی و زوق مانع شود و چندان آب نباشد که زیر افمی از دروشش بیرون رود و اگر
 چنین نکند ببرد و گویند بعد از خوردن افمی قطره آب در گوش چشم ظاهر شود و مانند
 منعقد گردد و آنرا فاد از نهر جوانی خوانند و آنست که موافق سدید می آید فاد از نهر

در آن گوزن بیرون آید و آن تریاق اکثر مسموم است و موید این معنی با حمد بن احمد است
 خلاصه الحیوة از کتب معتبره حکما نقل میکند ملاحظه اطالت کلام کرده به حرز آن گستاخ
 میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرمزاد که یکی از اجداد ماوراء
 النهر بن اسفندیار بود و خوش نام شخصی که او را دیده و مخالف از کوه آب شخصی آورد که
 در یک بر فلک کوه دست و پا و دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجبه و حالات
 غیر عادی و بطور بسیار بدخشوش از کینگاه بر او حربه زد و او را زاپچی افکند و زنی بگریه
 صدانامی فریاد میکرد و درین احوال فریاد میکرد که کینم جلویده در دهنش مانده اند
 بمشاهده آن حالت زیاده تر متعجب شد و حال شکم او بنگرفت و چون رو دمای او را
 ملاحظه نمود در روده که او را به پارسى نهر خانه گونید سنگی آلس هموار یافت
 سنگ بخدمت ملک خرمزاد آورد آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
 بعرض رسانید و ملک خرمزاد ارستنا سیوس که از اجداد امام الحکما بقراط
 و از ملائکه حکیم قلبی است صاحب تریاق صغیر و برادر زاوه او بود و منصب داشت
 چنانکه سیم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب
 نمود حقیقت را واضح داشت ارستنا سیوس بعد از آنکه تاملی رویان خوش آورد
 برسد که درین آن گوزن پیر کف داشت یانه اخنوش گفت آری کینم بسیار
 باز برسد که سحر جراحی در دم او بود یانه اخنوش گفت در دم او گریه سبز رنگ بود
 معلوم میشد که از موضع پوست آمده اند ارستنا سیوس حکیم چون این علامت
 شنید متوجه خرمزاد شد گفت یا ایها الملک خردک این گوزن افعی است و گفت

در دانش میباشد و در مگر بی سنگ میباشد و در دمای او دو سنگ بسیار
 متولد میشوند یکی مانند زغال است و دیگری خاصیت زهر بلبل دارد که در
 آنان قاتل تواند بود پس ملک خرمند گفت ایها حکیمان این ما تاجر باید که گفت
 کسی را که قتل برود واجب شده باشد حاضر کنی تا این سنگ تاجر بگیرد ملک
 که از بند پنهان شدت نظر حاضر ساخت ملک ایشان پرسید که آیا در طاعت ابا و
 اقتل شما و جیت پند گفتند آری ملک گفت سنگیت مشبهه میان زهر و تری
 آنرا برای امتحان بنامی و هم اگر زهر برود باشد شما بسیار است خود رسیده از عقوبت
 اخروی خلاص میشود و اگر از قبیل تری زهر باشد شما اسیب بدنی بسیار حاصل
 خواهد شد بعد از آن آرد خواهد سپید شد بعد از آن حکیم شناس بوس سنگ ماکه
 چهارم بود در میان شست نظر بیرون نهد متوجه در حضور ملک خور آنند
 جماعتی موکل ساخت تحقیق معلوم شود اتفاقاً وقتی که ایشان از مجلس ملک
 بیرون میرفتند یکی از ایشان ناخود آگاه یکدوم هفت نظر بالای آن هر خوردند
 بعد از پنج روز ملک آنها را طلب شد احوال پرسید یکی از ایشان گفت که مرا
 یکسال خفگی شدید نوعی حادث شده بود که بلاکت خود چرم و ششم اکنون بجز
 خوردن این سنگ با کلیه از من نایل شد دیگری گفت که مرا در سری عظیم
 نرسن بود از خوردن آن تمامی شش منی گفت که با صر من نصف بسیار است
 الحال در روشناسی قوی مثل با می جوانی می با بزم چهارمی گفت که در رسیده
 بود بجز در و در این سنگ در رسیده من نایل شد بجز گفت که از مدت بد در آن

مبتدا بودم الحال آن شکایت نماند و نشکر گفتم که مراد او اسیر مولا بود و آنوقت از آن مفارقت
 کرده در بدن من نشاط و قوت پیدا شده بعضی گفت که اگر زبان بید بر ساقین بر
 قوی همیشه بود که همیشه آب متعفن از آنجا میرفت کنون با همه زو و خشکی نهاده به صحت
 منتقل شد و بحالت صلی آمد ششمی گفت که از مدت دو ماه در ویر عظیم حادث شده بود
 که از شدت آن می نالیدم کنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و در
 نیاوه شد حکیم از سیاسپوس پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بود
 گفت یک نارنج را تمام مکیده بود حکیم گفت این شدت در ویر خوردن نارنج بود نه
 آن سنگ چرا که ترشی نارنج با رو و یا پس است و بیرو و استلزم جمع و قبض است
 چنانکه بیوست موجب سساک و حفظ و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حرارت
 این جوهر ظهور نماید آن لهذا حکما با الکیه در ویرا ترشی منع فرموده اند و هیچ دوای
 ذمی خاصیت مثل بازهر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما
 وجه تسمیه این سنگ به بازهر آنکه گفته اند چون آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود بخانه
 رفت در ویرا و بر تنه اش افتاد و یافت که ظلمت چشمهای مستولی گشت بنا بر آن از
 اضطراب و سساک و سسکی بر در سسای ملک خرم زاد آمده فریاد برآورد که مرا بازهر دهند چون
 او را ناگوشی سسید فرمود که نام این سنگ بازهر قرار باید داد و معروف
 آن فاو زهر است و طریق خوردن و مقدار شربت از آن در هر مرض از امراض در
 معینه طب مفصلا معلوم است آمو چند نوع می باشد از آن جمله قسمی است که از ناف
 او شک بصول می پیوندد و درنگ آبی مشکین بسواد مایست و بحسب حشو و

سایر انواع آهویز گتر است و در دندان سفید خوش نما در فک اسفل دارد و پوسیده
 سنبل میچر و نظم بود چشم بنیان پیوسته سبیل بر خط اشکین : جرمین بر زبان با
 سنبل نارا آهویز و مردم در سنبل نارا تعرض آهویز میشوند و فیکه خون در افش
 مجتمع شود خارش می اورا در آنجا پیدا آید آنوقت او را صید کنند و همچنین فاکالتشک
 و مشک اورا در میان جوگدانند تا نیک بوی دهد چون در میدان احوال سماع و جان
 چرند تک و دو نموده شد بطاسر قلم در فضایی احوال جانوران پرنده در پرواز است
 مرغ هر چند طبیعتش موافق دو آب است و وقت طیران ندارد چون پرواز و بیست
 نهد اورا را بطیور شمرده اند و شتر مرغ را گردن بلند و پایها کوتاه است در صورتی که
 اندامش به ابط می ماند و در عظم حبه مانند گو سفیدی باشد و او را حاشه سامعه
 اصلا او از شنود اما سامعه او بغایت قوی است و آب نخورد الا اندک اگر کبک
 را بشکند از حرکت باز ماند تا میرد و شتر مرغ به بلایست و حماقت مشهور است چنانکه
 در وقت فرار از صیاد شتر خور را در یک پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پدید آید
 گویند شتر مرغ بیضه را استه بخش کند از قسمی بچپ بیرون آرد و بخش دیگر را بخورد
 بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کرها از آن ظاهر بیرون آید و خورش بچگانش گردد
 و آنجا نوز در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را بر قناره بفرشند در زمان سلطنت
 حسین میرزا شخصی شتر مرغی بهرات آورده بود خوانده میرزا صاحب حبیب الدین
 که بن بچند کت بچشم خورد و بزم که مقداری آهن را با شش سر ز میبناختند
 پیش او می انداختند و او در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

بودم از امیر علی شیرعلی سلیمان که سبزه را که یکی از سفر سفینه شتر مرغی جهت سلطان حسین
 میرزا آورد و آن بهیضه قریب دو سال در خزانه بود و پادشاه آنرا جهت قبضه کمان و غیر
 ساخته چون بهیضه پاره کردند از آنجا بجهت شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد از آن بگویند
 که هر چند این واقعۀ از آن غریب است که عقل از الصدیق کند لیکن چون کذب در دل
 امیر علی شیرعلی نبود قبول باید کرد و عشا در مراتب الهی انوار مقامات صریحی که
 مصنف آن ابو القاسم عبدالقادر بن عسکری است آورده که در زمین اصحاب س که
 بوده بار ارتفاع یک میل و در آن گوه از قسم مرغان بسیار بوده و در یکسانی که بویست مرغ
 بزرگ خلفت و طویل العنق که رویش مشابده می آید میان بود و در سایر اعضا
 از هر حیوانی نموده می نمود در آن گوه پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی
 هلاک میکرد و گاهی تعرض باطفال آنجا میرسانید و آنالی رئیس آن را عقاب می
 میگفت و المغرب الذی یحیی بالغرب و چون مردم آنجا را از و منظر شدند و نزد
 پیغمبر خود و خلد بن صفوان شکایت کردند و بدنامی حضرت خنظل شریف از ایشان
 فاع پیرفت و فرغانی مورخ که صاحب عزیز بالله سما علی بود در تاریخ خود آورده
 از صعب مصر طایری در غایت عظیم شکیب آن آدمی لجه و قضیب است و پراکنده
 طول بود بخوردنگ شبیه اکثر طیور در اعضایش می نمود و زو غیر از او و زو
 مرغ غما میگفتند و زو منشری در ربیع الا بر از حضرت عبدالقادر بن عباس
 رضی الله عنهما روایت کرده است که آن الله تعالی خلق فی زمین موسی طایره
 همها عنقا لها اربعة زنگ جانب و جبهها کوجه الانسان و صانعت از

در خبری آنرا از انجمنی که است فرموده بود بعد از چندگاه چنانچه زوجی شایسته او را
 و بنام علی بن سلام وحی فرمود که من آن دو مرتبه عجب آن فریدم و زرق آن مانده
 بود شکی در حوالی بیت المقدس اندر صدر ساختم و بانگ زمانه از آن دو ظاهر فرزند
 تولد کردند و نسل آنها بسیار شد پس حضرت موسی بجزارت حق انتقال فرمود
 آن رفیق از اراضی شام بصحرائی نبرد و جاز آمدند همواره و جوش و صیان آنقدر
 طعمه بسیار خفتند و در وقت ظهور موفور السور و شاه باز قلب و فوسین او را
 صلی الله علیه و آله و سلم مردم از آن طیور شکایت کردند و بدعای اجابت تمامی آن
 نسل از آنجا منتقل شد و امام باقر میگوید یا آنچه در عظیم شایسته است که
 عقاب مراد آن فرست که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از آن
 نشنیده است و آنرا علم بتبطل نیزه است از هزار داستان و او را
 دار و اشکال بسیار بعضی گویند عقاب هم مراد از آنست عاشق گل است
 مویز بهر گلی از قفسین بلبل او بختد بلبل رو بر برگ گل نهاده ناله نامی موزون
 کرد زمانی و از فریاد مویز بجا خواهش شد دیدند مویز بود و جان از قفس
 پریده نرسد و رفته که بلبل از من آموزد چه شبنم رو نهادن برگ گل و از خوشی
 رفتن عقاب نزد اعراب بسیار مرغان مشهور است او بغایت دور بین و نیز
 پرواز است چنانکه چابست در عراق خود و شام و زمین و عقاب سه بچند بند
 و درستی مویز بچه بیرون آرد و از همه نامی خود یکی را بیرون افکند که از طعمه می
 بچه حاضر میشود و آن بچه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکفته استخوان

نوسوم است بالهام که ساز چاره تو از بوی مهران کرد و او را طعمه دهد تا کلمان شود و فرود
 خدی قادران تو است که هر چاره را چاره ساز است از عجایب آنکه بعضی از
 رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و باغی جنس صفت میگیرند دیگر آنکه چون
 پیر میشود و بچگانش او را برداشته بندستان بزند و در چشمه که بعین الحباب شهر است
 غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرمای کهشته ریخته پرنو بیرون آید و دیگر آنکه
 چون دیگر عقاب فصولی پیدا شود جگر گوشش خورد و صحت یابد چرخ بعضی
 از اهل بلخ گفته اند که باز نر نباشد در وحش از طیور دیگر بود چنان شهر است که هرگز
 یک از طیور شکاری آید و اسید نتوان کرد مگر بجزغ و قران چرخ نمیشد است که هرگز
 سبیل آغوردن نکند نتیجه از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل بلخ بر آنستند که اول
 کسیکه چرخ نکند در بهارم گوید و در زمزه گفته اند که حارث بن معاویه بن بصره
 شخصی است که چرخ صید نموده بوم در شب اعدا خواب نکند و روز از میان
 بیرون آید غفلت که نومی کسی را می آید و او که بدترین مرغان را کند و پیتی که
 بدترین نیزها باشد کیاب نماید بدترین مردمان و بهر سبب بومی را گرفت
 و بهر سبب تلخه کیاب کرد و بهر سبب ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او کشاده
 و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم کشاده را با خود دارد خوابش نمیدرود و موش که
 او را غلبه میزند گویند و خادو جان نیز خوانند در سال صید این عبارت مذکور است که
 درین جانور است دو چشمند و گاهی سه چشم بهر حال سه چشم بیرون آید و این صورت در عقاب
 عجایب است گویند موش که بهترین جانور است در حق همسانه بزرگ از گرسنگی

به حالت رسد قصد بجهت و بعضی همسایگان نکلند لطم میزند و ملوی بین دارد
 چاره و ناچار رعایت با چاره در همه کار باو شده بگذرد و فرق چون ساینده
 مکرر ذوقی شخصی برسد بیکه این سخن راست است که غلیوچ شاه ماده و شش ماهه
 باشد خواب داد که این را کسی دانند که یکسال غلیوچ بوده باشد که گرس غوث
 گرس را عرف خوانند یعنی خبر دار از کارها و او را بدرازی عمر و حدت بصر عرف
 کرده اند چنانکه گفته اند که از چهار کسد فرسنگ مسافت چیزی را به بند و دیگر
 از مشرق مغرب و در همچنین بوی مراد از دور شنود اگر بوی خوش بوی
 ببارگردد و در بچرخوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آن مقدار خود که حرکت
 نتواند کردن و گرفتار شود که گرس با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا
 انداخته ببرد و در جوار خانه را و حروف درختی کلان بود بر آن گرسی شبانه و شبانه
 یک تبه طفلان بیضه او را شکستند و بار در بالا از آن بر شاخ بلند شبانه
 و باز بیضه انداختند بچشمیدار و دیگر طفلان محله بگانش از درخت پهنه بین
 و هزار خاک طبعده مرده اند گرسی یعنی الحال از درخت او قفا و دو سه و طبع
 در و جانها و بگاک گویند جانور است زیرک و بعضی از بگاک گفته اند که گرس
 استخوان بگاک ابرغ و اندوه از دل بیرون برود اگر کسی در آب رود چشم بگاک
 هزار داشته باشد غرق نشود هر چند که شنا نداند که برتر جانور است نهایت
 و از این بسیار است چون حلت پیدا و بغدادی و سوستری و شیرازی و
 و صومالی و طبعست که بر آنکه از هزار کسنگ از گیسو شده و در آنند و اسباب

آن بگذر طلب آن موضع کنند بوشان نیز مثل او میان نیز باید که گفتی و زرد و در وقت
 حفت شدن سر و وی همی هستند اما در عطلات هر که بود هم بود و بیا که
 دانه در طومر فو است که در کوبه بر هزار سال میرسد طوطی باه ناف اوصاف
 متصف است از آنجه در زمان مغز از دانه و لیمو و طوطی سفید تر و او آورده اند که متقا
 و پای وی سیاه بود و بر سر کلیلی فستقی است و در زمان سلطانان بود و سیاه
 طوطی سرخی برای او از بند او و در طوطی سفید که متقا شد سیاه بود و نیز دیده
 که با آن سرخ بود گویند بر کفش آن طوطی خور و فیصیح کرد و هر کس سر او را
 نماید آنست و زبانش پدید آید طوطی کس به صورت بهترین طوطی است و در
 باکی رنگ و رونق و زیبای برای وی کمال رحمت داده وی در سال
 و او از ده تخم که نهید باز خود بسیار بی کند و نمیشد بکنند تا پیرین جبهه او را در زیر
 کلبان نهند و با کلبان جفیه باز او از دو عدد محافظت تواند کرد و در سال
 الصید کرده که از عجایب آنکه طوطی از او باره با یکدیگر محاسبت نمایند که چون
 مست شود در گر چشم او شکلی پدید آید طوطی ماده آنرا خورد در این سبب برضعت
 گروه آنرا از بسیاری لغات شنیده شد که ما چند نوبت گفت شدن طوطی را
 مانند درین خویس در کلبان شاهه نموده ام و از کلبان که چون چشم
 طوطی را طعام سموم اقتدا غاصد قصص کرده و او زنده غلام علی شاه در علی از زبان
 میرزا بهر طوطی نقل میکند که طوطی هر زمان بسیار عاشق بود و در سرش میگفت
 در عمر با هم درین و از او با کلبان افتاده که عشق با او است و طوطی

غیرتجربا بهر میآید ان طایوس در فصل کسان نزدیکش وقت لفت چشم سوپن این
 طایوس که عاشق جانبا بود چشم سوی او نهاد زن میل گرم و چشمش کشید و گفت
 چشم و گیر پیش من نه طایوس که اختیار بدست بی نابی عشق درشت چشم و گیر
 درشت زن بر جسم میل گرم و چشم و گیرش نیز کشید طایوس ناپیری بر خاک
 پودر جان و قدم جان نماز نمودن نیز در دست همین ستم پس از چند روز و روز گذر
 خروس عالم بوقت نماز است چنانکه بعضی مجتهدین بر این رفته اند که عمو
 بزرگ خروس کرده نماز تا از گذارود در صحیح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه
 و سلم هر دو که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خروس
 طلای می بیند و بانگ کند و خروس بر پاوه خود غبوره است و بصفتی سخاو
 منسوب گویند نظیر و قال بدگفتن مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن
 نبار است که چون کافه بر ایامین سمدت کیومرث از جمیع سکاره و بلایا محظوظ
 و محروس میبوده اند لاجرم او را بر پر جان و جان دوست می دانند در
 که برض موت مبتلا بود اتفاقا خروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آن حال
 پادشاه آن حال نمود بنابراین بانگ او را در آن زمان بقال بگیرفتند و در کشتن
 او به اورت میفایند در تراج خروس و شتی بود او در هوای خوش و موسم
 وزیدن باد شمال فریب شود و در هوای مکرر و وقت هیوب باد جنوب لاجرم
 و از پرومیان ماند کلبک از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد از غراب کلبک
 کلبک ماده بجزو شدن آواز کلبک نیز نخرند و گاه باشد که کلبک ماده در خاک

تغییر در دنیا
 کمال در گفتن

هر پایی خود خاک باشد و بجهت نهد و یک دو استیانه سازد و بجهت نهد که بچه نرسد و یک استیانه
 نماید و یک ماده بجهت نهد که بچه مادر و گاو و گاو و یک سیر ماده خود در غایت غیرت باشد و در
 سال شیر ماده بدهد فاصد حضرت سلیمان است بجانب بقیس و او تپ در زمین چنان خاند
 که در هر و نیش بینه گویند که هر س بر پهنای خود و گاو و هر و شمش ظفر دارد و اگر پدید
 در خانه بیاورد ساکنان آن خانه از خبر سحر این باشند فاخته او می انسی تمام دارد و اگر
 پوسته در موضعی که دست آن رسد شبانه سازد و در خانه که شبانه فاخته باشد از
 گرد و زیر که هر گاه آوازش بشنود بگریزد و فاخته چه ساله شود از زبان میزد مظهر عاقلان
 و بوی نعلت که جوانی بر حمی را از خفت فاخته نکار کرد و فاخته و و مهابت نهایی نیارده
 خواست خود را بپاک سازد و خاک جبینه فرام آورد و اگر کسی بیدان بنظر خود
 بر دهنش بر آتشک نهاد و بپایانیدن بر باد کرده تا آتشش در گرفت و شعله بر قامت
 نمود و او را آن افکنده به سوختن ثبت عشق بازی است جمله سازی نیست به عشق بازی
 لکن نه بازی نیست قمر سبک آورده از کله چون قمری ز سیر و ماده با بوی جفت گرد
 در فرقیش ناله کند تا وقتیکه بیرون نظر سخت آتش که نماند و مروه همان بد از کف بجز
 برده رفته و نبال جانان جلاک بهم رسوده سیرایش خاک به شکایات دوری است
 که حکایات صوری باقی چهرک مانند سایر طیور دانمی چید و بی آنکه ناخن در زنده داشته
 باشد مثل سیاه و خردی گوشت خور و بعضی از طلا گفته اند که عمر چترک هزار سال رسد
 و زمره بلنب فیض گرفته بر آن رفته اند چترک بکثرت مهابت مشرف است به باران زیاده
 و کیکل عمری بید و سترک و قبل نرسد و قبل زشتک طایر است نهایت معروف

معروف و از روی غراب بسیار منقولست از جمله آن که چون شمشیر را بکنند باز برود و در همه دفع
 نخاش که دشمن سحکان و لیت همواره گرفت در آشیانه خود اندازد که خاش از بوی گرفت
 بگریزد و دیگر آنکه اگر زبچه ویران از عضران رنگ نمایند بنصورت آنکه او را علت برقان
 حادث شده فی الحال رفته برقان دیگر آنکه از نقات نقل کرده اند که نوبی در سلف آشیانه
 فرشتوک و خانه شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فرشتوک آمد آشیانه را ویران
 دید آغاز اضطراب کرده برپایم جست و افغان سبک و تا وقتی که فرشتوک بسیار جمع آمدند هر
 مقداری گل و خاشاک در مشت زد و چنگال داشتند بعد از آن همه از بام پائین شده در همان
 موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لوط خانه دیگر ساختند و آنجا نورا آجا آمده و بیضه نهاد
 و بعضی مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانه فرشتک در نظر
 بود ناگاه دیدیم که ماسی قصه کرد که آشیانه رفته بچکان فرشتک را بخورد چون وی آنحال
 مشاهده نمود بیرون دوید پیش از آنکه مادر خود را آشیانه او رسانید باز آمده نزدیک بار
 پریده چیزی در دهانش انداخت چنانکه بطایف شده از سیف خانه بایان افتاد جمعی بر خانه
 او را بکشتند و در دهانش لاطفه نمودند و دیدیم که فرشتک تا خشکی در آنجا افتاده بود بر آن
 همه شلو و منفع گردیده هر چند مقرر این امر نهایت مستبعد نماید اما چون از نقات آشیانه
 افتاده بود بقا آمده حکم بدزدی و خیانت موصوف است او بیضه خود را بیک درخت
 پوشیده از نظر غایب سلفه نجا که اگر شب هر نزدیک تخم وی دو کند شود چنانکه
 فوت خود را نیز نپایان کند گویند غیر از آدمی و حله و موش و مورچه جانوری خوردنی
 پنهان نگاه نمی دارد و غراب چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی بمجول

اینست که در جای خفت شوخ که بر کس نه بیند و نادانان بعضی علمای بر آن رسیده اند که در مجامع
 بکنند بچرا که طعمه منتظر خود بر ما و در وقت قیامت که در آنچه متفق علیهاست آنست که غراب
 با ساداه کرم جمع و موصلت جائز نمی دارند و از جهت بعد و فاضول اندکند و در شکار کرم
 مشوق بیوفای مرغ مثل مینست دیگر آنکه غرابی است که چون کج مرغ از در همه بیرون آید
 نظر مردم را و آنقدر که در نظر نماید که چند روز نگرددش نکند و آن یام زمان علی
 الاطلاق بشیر است یا نه کلان فرستاد وقت بگمانش که در هر گاه نواح بچرا بر در و در
 بعد حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین از بغداد می گفت که در بازار شهر معرکه که در
 بر دست خود نشانده بود و گفت یا غراب و حال آنکه کلان غرابی که در دست داشت
 آن را در محال رسول الله کنگ که جانور است البته درنگ زیرا که در آن وقت که در هوا می
 چون کسی دست جنابم داشت کند شوهم شده بظرف دیگر بود و اما یک نفست نیک
 که چون مادرش بر شود او را ضایع نگارد و در هر حال او را همراه برود و در طعمه در آن
 شعری نو اگر بهشت خواست : جنت ته پای مادر است : حق گفت رضای مادران
 چو به : زیرا که رضای مادر آنست ^{حسب} بسیار از افارسی بغدادی گویند و می
 نیز بر و از جناب که نوبی در بصره بغدادی صید شده از چید و آنش سیاه و زرد که در بلاد
 شام میباشد بیرون بر آمد و وی در طلب دانه جیل بسیار مییابد و آخر ایام از گرسنگی میرد
 ضرب المثل شده اگر کسی از خجالت بعد می کند شود و در زیر بیرون آید از بیم و گوشت
 بغدادی با اتفاق صیادان لذیذ ترین طعم است ^{طعم} در وقتی که بطماوه بر سر تخم
 نشیند یک لوطه زرد و در گرو در آخر به چه از بصره بیرون آورد و لوطه نو در دست دانه

زبان تشبیر
 یا تشبیر خورند

سمنند سر نیست که در میان آتش می آید و در پرورشش نوزد و نگاه باشد که آتش از او
 شعله زند و در هرگز مافتد و سمنند در میان آتش می کشد گویند هر سال عمر کند بعضی
 از این خبر گفته اند که چون آتش را در یک سده بیشتر می آید که آتش در آن زند
 خود را بسوزاند بعد از آنکه آتش را در میان بار و سمنند بگازد میان ظاهر گردد و آتش
 در علم و این جانور اکثر ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت خفاش که او را شب
 پره گویند و او طایر بسیار غریب و موسوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان
 و پستان و منقار و خصب دارد و ماده و می خالیض شود و بخلاف طایر دیگر سینه پدید
 نمی آید و بول کند و بخندد و مانند آدمیان درش دراز باشد و از جانوران برتر است
 خفاش جانوری بچه زنده و از جانوران سوا می و ما را بینه بار و از خفاش آنکه محل برود
 در شب با نوز می دو ساعت باشد از زمان صبح صاوت تا زمان طلوع آفتاب و در همین
 غروب خورشید و وقت غیبت شفق بسیار اوقات بنفش از دیدن عاقلی باشد
 دیگر نشد در وقت خفاش بیرون آمده جانوران را خون خورد و خفاش در آن
 پرواز را صید کند و طعمه سازد و بعضی از علمای اندک گفته اند که خفاش بد معنی دهن
 عیبی مخلوق گشته بنابراین صفت مرغیان ندارد و مرغی است در آن آواز غریب
 می آید و در شب می شنود آن که عذکر میگردد و نفیست که بر سر اصل در بای بل مرغیست که
 سرش سفید است و بانی اعضایش سیاه و آن طایران را موضع بجای دیگر زند و در
 پیوسته ای آن بوزورده و هرگاه در طایران بیاورد بصر گوید که آنقدر فوق العاد
 چنانکه کسی از آن کار را بشود و دیگر در حد و غیره نیست که او را قارون گویند

بودی همراه شستی در پرواز باشد هرگاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجای مثنوی ننهد
 که از جانوری ضرری متصورست توبت بگ کند و طاهان کیفیت نسبت به ترک آن
 اشتغال مینمایند و دیگر گاهی جانور است اتفاقاً شبانه روند چهازمی نشیند تا بر چوب
 تیر که استاده می باشد و آن را دوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند طاهان
 توب و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صابوق القول در نزد اتم حروف نقل کرده که
 بر چهار ما نشست اما از حیات نومید شدیم و چهار آغازه شدن نمود که یکبار آن
 جانور آوازی کرد از سه چیز برفت و به حال انداخت و ملاحظه کردیم مثل غایط او میان بود
 و دیگر از غراب طیور آنکه در حد و ولایت مرغان کور از یکجس پرورختان بسیار
 و مرغان دیگر کبک گنجشکی هم از کصیف می آیند و گس و پشه بگیرند و با مرغان می دهند
 چون روز آخر رسدن طیورین مرغان ضعیف مضعف را هم بگیرند و دیگر در ولایت
 رنگ مرغیت که بردخت کافر بیضی می نهد هرگاه مار قصه بیضه او کند او بیضه را
 چنان چشم مار میزند که دیده اش از خنده بیرون می افتد و بیضه او می شکند و چون
 بچه بیرون کند او پوست بیضه را نزد بچه خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه
 گریه بچنا جانور میگرد و او را مرغی بر سر درختی است که نیاز و الا درخت کافر و دیگر درخت
 انقلاب طایر است که هرگاه راه بر اهل کشتی مشبه شود و مرغی می آید و در پیش کشتی بپرد
 طاهان در عقبش می آیند بطریق سقیم می رسند و دیگر در هندستان مرغیت که در
 بزرگ دار و فایم رخ دهن خود را پرب سازد و بگویی می نشیند دیگران خود را بوی می رسانند
 و آب روانش می خورد و چون آب نام شود از بر سر مثل خود می روند و دیگر در ولایت